

شور محبوب!



احسان محمدی روزنامه نگار

«خوشحالم که در زندگی خارج زمینم بدتر از پله بودم.» این جمله زندانه از دیگه‌گو مارادونا شاید یکی از کوتاه‌ترین قاپ‌ها برای توصیف خود او باشد. آمیزه‌ای از شیطننت، طنزازی، رندی و فرصت‌طلبی! او بعد از ترک اعتیاد در سال ۲۰۰۵

به‌عنوان مجری تلویزیون برنامه‌ای به‌نامLanochedel۱0 «شب شماره ۱۰» از ستاره برزیلی پله دعوت کرد تا میهمانش باشد و آنجا این جمله را خطاب به یک رقیب-دشمن قدیمی گفت! مثل یکی از آن ضربه‌های نرم و چپب در زمین‌های گل آلود! حرف خودش را زد. ترجمه ساده‌اش این بود که «من در زمین از پله» بازیکن بهتری بودم. گرچه در ادامه همان برنامه گفت: «کدوم یک از مابهترین بازیکن بودیم؟ مامان من که فکر می‌کنه من بهترین بودم ولی مامان پله نظر دیگه‌ای داره!»

این ماجراها در کتاب «پسران بد فوتبال» نوشته جان فلیپس و ترجمه وحید نمازی آمده است. جایی که نویسنده دون دیگو را کنار جورج بست، پل گاسکوین، اریک کانتونا، هرستو اسنویچکف و... به‌عنوان شورورهای محبوب معرفی کرده است. از لحظه فوت مارادونا میلیاردها کلمه در توصیف او منتشر شده است اما انگار هرچه می‌نویسیم کافی نیست. مثل نوشیدن آب شور. بی‌فایده است. کلمه‌ها انگار کافی نیستند. در این مدت کوتاه فیلم‌های مستند و ویدئوهایی از گل‌ها و آوازها و اشک‌های او را دیده‌ایم اما باز هم کافی نیست. برای نسل ما که با پای

در کمین اسطوره

لیخندی از رضایت داشت، انگار من هم به هدف زده باشم، در حال عکاسی از دیگو اسطوره فوتبال و محبوب جهان بودم، او همانند مانکنی که برای نمایش لباس جلوی دوربین ظاهر شده باشد، در مقابلم ایستاده بود و

می‌گفت.

چهره دوست داشتنی دهه ۸۰ که تبدیل به یک چهره ای دیگر شده بود هرچند زشت، ولی چه می‌شود گفت او «دیگو آرماندو مارادونا»است محبوب دل های هواداران فوتبال جهان. گذشته اش را دوست داشتم و امروزش را هرگز.

صدایی بلند در میان همههم خبرنگاران در راهروی محل چند رسانه ای ورزشگاه بلند شد؛ دیگو دیگو ... همه هجوم آوردند تا پرسشی از او بپرسند و امکان عکاسی میسر نبود. به محافظ امنیتی ورزشگاه نگاه کردم که اشاره می کرد دنبال من بیایید، من قبل از دیگران در پی او رفتم، اتاق اول نه، در اتاق دوم را باز کرد رو به همکارش گفت: بیایید. از فرصت استفاده کردم و به آرامی وارد شدم و به آن سوی اتاق رفتم و در کمین ایستادم.

دیگو وارد شد من عکاسی کردم، محافظ به سمت من آمد و گفت عکس نکیر و من اشاره به در و هجوم خبرنگاران کردم، مرا رها کرد و به کمک همکارانش شتافت و من در آرامشی هرچند کوتاه

برهنه روی زمین‌های خاکی و آسفالت به توپ‌های پلاستیکی لگد می‌زدیم و می‌خواستیم «مارادونا» شویم هیچ توصیفی جواب نمی‌دهد. اما خوشبخت بودیم در عصری که او جادو می‌کرد بازی‌هایش را زنده دیدیم. ما که از او معجزه‌ها دیدیم باور نمی‌کنیم مُرده است. مگر می‌شود مارادونا بمیرد؟ آدمی که آرژانتین را زنده کرد و به نقشه برگرداند و ما را عاشق فوتبال، هیچ وقت نمی‌میرد.

مارادونا «بهترین پسر بد دنیا بود»، نماد نسلی که با خشم، ناکامی، نادیده گرفته شدن و عشق به دست به یقه شدن با قلدرها بزرگ شد و انگار دیه‌گو جای ما داشت با ذوق جام جهانی ۸۶ را به سینه می‌چسباند، جای ما گریه می‌کرد وقتی گفت در فینال جام جهانی ۹۰ حشش را زدیدند، جای ما بغض کرده و جام وقتی در جام جهانی ۹۴ گفتند دوپینگ کرده و ما نمی‌خواستیم باور کنیم و هنوز هم دلمان می‌خواهد فکر کنیم آدم‌های پولدار و ناپاک زیر پایش نشستند و کواکین دادند بکشد تا او نتواند تیم‌های محبوب‌شان را وله کنند...

ما نسلی بودیم که «قهرمان» می‌خواستیم. قهرمانی خاکستری شبیه خودمان که از اعماق خودش را بالا بکشد و سر آخر پوز همه پولدارها را بزند. حتی اگر این وسط جاهایی هم با تقلب زیرآبی برود و قانون مثل نوشیدن آب شور، بی‌فایده است. کلمه‌ها انگار ما را از جهان گرفت، از همه آنها که قانون‌ها را جوری می‌چینند که خودشان بازی را ببرند. شاید برای همین دوستش داریم.

فوتبال نیز همچون ادبیات و سینما زایشگاه ژانر است. عجلتا همین ابتدا سینما را هم با تاسماح ادبیات بدینام!

مسئله ژانر در ادبیات، موضوعی است «پدر بنیاد». پس به ناچار

هر ژانر باید فرزندی داشته باشد و شباهت‌هایی از خود به هر کدام به ارث بدهد. یک ژانر می‌تواند به دنیا بیاید و از میان برود، اما آن وجهی که موجد و حامل صورت تعریف‌پذیر آن ژانر است، همواره مستدام باقی می‌ماند؛ و حق داریم در کنار انواع نگرش‌ها و تلقی‌ها، برای ژانر سرشتی اسطوره‌ای نیز قائل باشیم؛ همان گونه که نگرش دیگری می‌تواند وجود داشته باشد.

در ادبیات و سینما هر ژانر با ژانرهای پیشین و پسین خود نسبتی برقرار می‌کند و هر ژانر از دل ژانری دیگر بیرون می‌زنند؛ به‌عبارتی ژانری که متقدم است و سیمت‌پدري دارد، خرّده اجزای خودش را به پیکره ژانر نویدید تحمیل می‌کند. همچنین در ادبیات، گونه منتزع از ژانر، گاه از چند پدر ارث می‌برد؛ و در عین حال شجره‌نامه‌ای هم برای خود دارد. اما هر ژانر در فوتبال خودبنیاد است؛ نه پدری، نه فرزندی و نه شجره‌نامه‌ای دارد و نه اجازه می‌دهد بقایایش مصادره شود و به کسی به ارث برسد. اگر ژانرها و گونه‌های ادبی برآمده از آنها را قابل طبقه‌بندی بدانیم، ژانر در فوتبال تن به طبقه‌بندی نمی‌دهد.

فوتبال هر ژانر جدید حتی باید «شباهت خانوادگی» ویتگنشتاینی خود را انکار کند. ژانر در فوتبال نمی‌تواند در دقت پاس دادن همچون «دوپید یکام» باشد و در زدن ضربه سر مانند «تلمو سارا»، او فقط باید خودش باشد. مارادونا همیشه مارادونا است و «پله» همیشه «پله» است. اینان برای اینکه در عصر فوتبال خود به مقام «ژانر» برسند، هیچ نسبتی با پیشینیان خود برقرار نکرده‌اند و حتی لازم است نسبت‌های پیشین را به تمامی محو کنند؛ چراکه شباهت، یعنی تکرار نشانه یا بخشی از دیگری.

شباهت در فوتبال حداکثر سوژه را تا ستاره شدن اوج می‌دهد؛ اما سوژه‌ای که شبیه سوژه‌ای دیگر باقی نماند، همیشه سایه‌ای سنگین از نام یا نام‌های پیشین بر سر دارد و با همواره با آنها توصیف می‌شود. در این میان تنها بازیکن ژانر است که از طبقه‌بندی و قاعده بیرون است.

ژانر در ادبیات یک میناجی تاریخی است؛ به عبارتی از دل تاریخ بیرون می‌آید و حامل پیام‌هایی گاه ناهمگون و متناقض است و چه بسا گفتگان‌های متضادی را همزمان نمایندگی کند؛ اما ژانر در فوتبال محدود به حیات بازیکن ژانر است و فرصت انباشت و رسوب‌گذاری تاریخی نمی‌یابد؛ به همین سبب متناقض نیست و اجزای خود را نفی نمی‌کند. ژانر در فوتبال از دل تاریخ بیرون نمی‌آید بلکه خود به دل تاریخ بورش می‌آید.

ژانر در فوتبال همچون ژانر در ادبیات، مسأله‌ای طبقاتی نیست؛ تا همانند تراژدی و کمدی مخاطب را

لطفاً مارادونا را به موزه نسپارید!

افتخار آفرینی مارادونا در ناپل به دنیا آمده بود. در آرژانتین هم همین بود؛ وقتی مارادونا، «مارادونا بدون ژانر» ها زد من پنج ساله بودم. فقط پادم می‌آید که در بازی با کارت‌های فوتبالی وقتی کارت مارادونا به ما می‌افتاد دلمان غش و ضعف می‌رفت. مارادونا، آرژانتینی‌ها را از خاک بلند کرد، ملتی را که تحقیر شده بود، بزرگ کرد. انگار خودش به منزل همه آرژانتینی‌ها رفته بود و با دست خدا، سرهای به زیر افتاده آنها را بلند کرد. دست خدا، میلیارد نفر را در جهان خوشحال کرد و حالا میلیون‌ها نفر در جهان می‌گویند خداحافظ آقای دست خدا!

خداحافظ آقای دوست داشتی! به نظرم این محبوبیت و دوست‌داشته شدن و افتخار، سرنوشت همه آنهایی است که زندگی شان و توانمندی‌هایشان، به ضعیف‌ترین مردم روی زمین خوشحالی می‌بخشد؛ میلیون‌ها بچه را در دنیا خوشحال می‌کند که می‌شود، جهان را تکان داد. می‌شود جادو کرد. مارادونا تا وقتی که راهی برای خوشحال کردن بچه‌های محروم، تا وقتی که راهی برای امید بخشیدن به مردم نا امید، تا وقتی که راهی برای سربلند کردن مردم تحقیر شده وجود داشته باشد، هنوز زنده است؛ لطفاً مارادونا را به موزه نسپارید!

چیزی که در همه لحظات زندگی او به نظرم می‌رسد، این است که او صدای همه تحقیرشدگان بود؛ خیلی‌ها را از خاک بلند کرد هر چند که خودش در سال های پایانی زندگی‌اش حال و روز خوبی نداشت؛ او مردم یک بندر تحقیر شده و حاشیه‌ای به نام ناپل را به اوج افتخار رساند. گریه‌ها را به خنده تبدیل کرد و به جهان سیاه سفید مردم آنجا با فوتبال جادویی‌اش رنگ پاشید. چند روز پیش، وقتی خبرنگاری از یک هوادار پرسید که چرا مارادونا را دوست دارد او جواب داد که اسم من دیگو آرمندوست! جوانی که در همان سال‌های



محمدجواد آذری جهرمی وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات

امیر حاج رضایی عزیز در مورد مارادونا تعبیری دارد که خیلی به دلم می‌نشیند؛ «مارادونا بدون ژانر» ها زد من پنج ساله بودم. فقط پادم می‌آید که در بازی با کارت‌های فوتبالی وقتی کارت مارادونا به ما می‌افتاد دلمان غش و ضعف می‌رفت. مارادونا، آرژانتینی‌ها را از خاک بلند کرد، ملتی را که تحقیر شده بود، بزرگ کرد. انگار خودش به منزل همه آرژانتینی‌ها رفته بود و با دست خدا، سرهای به زیر افتاده آنها را بلند کرد. دست خدا، میلیارد نفر را در جهان خوشحال کرد و حالا میلیون‌ها نفر در جهان می‌گویند خداحافظ آقای دست خدا!

چیزی که در همه لحظات زندگی او به نظرم می‌رسد، این است که او صدای همه تحقیرشدگان بود؛ خیلی‌ها را از خاک بلند کرد هر چند که خودش در سال های پایانی زندگی‌اش حال و روز خوبی نداشت؛ او مردم یک بندر تحقیر شده و حاشیه‌ای به نام ناپل را به اوج افتخار رساند. گریه‌ها را به خنده تبدیل کرد و به جهان سیاه سفید مردم آنجا با فوتبال جادویی‌اش رنگ پاشید. چند روز پیش، وقتی خبرنگاری از یک هوادار پرسید که چرا مارادونا را دوست دارد او جواب داد که اسم من دیگو آرمندوست! جوانی که در همان سال‌های



اکنون دیگر مارادونا مُرده و یک «ژانر» به پایان خود رسیده است

درنگی بر مسأله ژانر و تفاوت آن در ادبیات و فوتبال

به فرادست و فرودست تقسیم کند. بازیکن ژانر فروغ خود را یکسان به همگان می‌بخشد. در فوتبال، ژانرها به جای اینکه همچون ادبیات و سینما، از بطن یکدیگر درآیند یا در یکدیگر ادغام شوند یا حتی یکدیگر را کنار بزنند، باهم ارتباطی تعامل دارند. ژانر مسمی در روزگار ژانر رونالدو ظهور می‌کند؛ هیچ یک نافی دیگری نیست. در بستر زبانی فوتبال انگار یک ژانر بدون دیگری ظنین کمتری دارد؛ امّا با این حال هیچ‌یک قطعه پازل دیگری نمی‌شود و فراتر از گزاره و مسأله شکست و پیروزی؛ هرکدام کنشگری در خلقِ امرِ زیبا را به‌غایت ممکن می‌رسانند.

فوتبال تنها برای مربیان «بازی قاعده» است؛ امّا برای بازیکن ژانر، «بازی برهم زدن قاعده‌ها» است. سبک در فوتبال در تفکر مربی خلاصه می‌شود و هر بازیکن باید یک عنصر تکرار شونده در سیستمی بسته باشد؛ یا در بهترین حالت خرّده‌روایتی باشد که درعین حال که قصه مختصر خود را می‌گوید؛ همچون پازلی با ابعاد و زاویه‌های مشخص در مکان معین خود بنشیند. در فوتبال اما این بازیکن ژانر است که از ابعاد بیرون می‌زند و سبک را زیر نفوذ خود می‌گیرد. بازیکنی که ژانر است؛ تنها یک بازیکن خلاق یا یک ستاره نیست؛ چراکه در آسمان ستارگان بی‌شمارند؛ و اگر اراده کنی یکی را ببینی، ده‌ها ستاره دیگر را ناچاری که ببینی. در فوتبال ستارگان یک تیم تنها پیش پای بازیکن ژانر را روشن می‌کنند تا او شکوه و زیبایی‌های خود را به نمایش بگذارد.

مارادونای توی ذهن ما!

شفا به پیشم می‌آمدند تا دست خدایش را بر سرش بکشد و بیماری‌های لاعلاج‌شان را علاج کند. نسل ما اوایل دهه شصتی‌ها اینقدر شناس یارش نبود که جادوی بازی‌های بی‌نظیرش در ناپل و جام جهانی ۸۶ به چشم ببیند و روزهای پایانی فوتبانش سهم‌هم بود. روزهای افتادش به بیمارستان روانی، روزهای افول، روزهای خشم و فریاد تلخ‌تر از آن یعنی روزهای زوال. روزهایی که قهرمان مبارزات استکباری برای پول به کار در کشورهای عربی هم تن می‌داد، رفتاری که بیشترین فاصله را از آن مارادونای ضد استکباری چگیرا در ذهن‌ها ترسیم می‌کرد. او اما همچنان مارادونا بود، بزرگ و رویایی. اینقدر بزرگ که وقتی آن کوه چربی در کرملین و در فاصله چند قدمی‌مان برای قرعه‌کشی جام جهانی ۲۰۱۸ ظاهر شد، انگار به برق وصل شده باشم. فقط محو تماشایش باشم. کوه بر آن چربی که هیچ شاهیته به مارادوناِ اوایل دهه ۹۰ نداشت و تمام حواسش در آن لحظه کشاندن دوست دختر جوانش به داخل سالن مراسم بود، بی‌آنکه هماهنگی‌های لازم انجام شده باشد! اما تماشا‌ی همان یک لحظه و بودن در اتمسفری که مارادونا را آنجا بسته بود؛ برای من و همه بچه‌هایی که آن عصر، آنجا، کمی نزدیک‌تر یا کمی دورتر ایستاده بودیم، خاطره‌ای است ابدی- چون او مارادونا بود که از نزدیک ملاقاتش کردیم و یکی از آنهایی بودیم که در میان این ۷ میلیارد نفر هم‌عصر با صاحب دست خدا، افتخار دیدنش از نزدیک را داشتیم.

نسل ما یک قهرمان واقعی داشت



کل استعمار پیر را درپیل کرد و آه سوزناک ملت‌های مستعمره را به غریو شایه بدل ساخت. او مثل بازی کردن همه ما، جر زد و تقلب کرد و هیچ یک را پنهان نکرد. قهرمان ما آنقدر معمولی بود که راحت فریب خورد و حتی حریف اشتباه‌ها و هوس‌بازی خودش هم نشد. در زندگی‌اش بارها خطا کرد و فنا شد. اتفاقاً اوج زیبایی اسطوره ما اینجاست که بچه‌های همه ما که روزی نه چندان دور می‌میریم، مرد. «دست خدا» همر اهت قهرمان زمینی.

روزی روزگاری یک اسطوره

او که یک توپ سلاحش بود

بالاترین جای بدن مثل چشم اسفندیارا مارادونا هم مجموعه ای کامل از این اشتباه‌ها و نقاط ضعف بود اما همه اینها بخشی از قصه او بود- قصه مردی که در میدان جنگ بود که می‌توانست همه سرخوردگی یک کشور مثل آرژانتین را در یک جنگ بزرگ در یک میدان فوتبال تبدیل به بردن کند یا شهری فقیر در جنوب ایتالیا مثل ناپل را به جایگاهی بالاتر از همه تحقیرکنندگان شمال ایتالیا برساند. این قصه از پسر بچه‌ای ای شروع می‌شود که روزگاری بزرگترین آرزویش این بود که با رویایی زدن و درپیل زدن خانه‌ای بزرگ تر برای خانواده‌اش تهیه کند و به جایی ختم می‌شود که نبودنش غم را به خانه پسر بچه‌های بسیاری در جهان می‌فرستد. مارادونا مثل همه اسطوره‌ها یک دست سلاح بیشتر نداشت، در اسطوره‌ها همیشه بخشی از قصه سردرگمی قهرمان بعد از زربودن سلاح است. سلاح او فقط یک توپ فوتبال بود، اگر این سلاح را به اومی دادی حتی آن بخش بی مزه فوتبال یعنی گرم کردن بازیکنان را تبدیل به تماشا‌ی ترین می‌کرد. توپ که از او گرفته شد زوالش شروع شد انگار که کچش نور را دزدیده اند، موهای سامسون را کوتاه کرده اند یا از رستم رخشش را گرفته‌اند. توپ را که از مارادونا گرفتند؛ دیگر مارادونا هیچ گاه مارادونا نشد!



فرهاد عشووندی روزنامه‌نگار

برادر روزگتر به فوتبالتش- از پوستر بزرگش روی دیوار اتاق مهرداد و آن تصویر خانکوبی

شده چه‌گوارا روی بازویش.

این شمایل اما با گل به یوان در جام جهانی ۹۴ و شادی استثنایی‌اش رنگی‌تر می‌شود. از لحظه انتقالش همراه با مأمور دوپینگ واشک‌هایش پس از اعلام محرومیت در پایان بازی نچیرجه در همان جام، مایی که هنوز هم بر این باوریم او قربانی دسیسه‌ها ولائ‌ن‌زیر، رئیس برزیلی وقت فیفا و دبیر فاسدش، پیتر بلاتر شد. اگرچه سال‌هاست که می‌دانیم او غرق در کشیدن کواکین، زندگی را بارها درپیل زده تا مرگ خیلی زودتر از ۶۰ سالگی به دنیا‌یش پایان دهد اما چه قول مجتبی‌هاشمی ۳۰ سال‌ی را زندگی قاچاقی با او همراه شده بود تا سرانجام مرگ در برابرش سر تعظیم فرود آورد! مارادونا برای ما همان قدیسی است که جماعت میلیونی را پشت در بیمارستان مرکزی شهر بوئنوس آیرس شب‌ها و روزها، دست به دعا نگه داشت تا از سنکوپ جان سالم به در برد. قدیسی که در ناپل و سیسیل ایتالیا از یک‌سو و تکتک کوجه پس‌کوچه‌های فقیرنشین زادگاهش چنان پرستیدنی است که به قول محسن بهاروند، سفیر پیشین ایران در آرژانتین، مردم برای گرفتن



مجید کوهستانی روزنامه نگار

و خیال‌پردازان. قهرمان ما برخلاف سوپرمن و بت‌من و هالک و بن‌تن و اسپایدرمن، شتل و نخته پرواز و عضلات تخیلی و ساعت همه‌کاره و لباس چسبنده نداشت تا در یک آن، رقیب و دشمن را به زانو در آورد. او نه در آسمان، که همین جاروی زمین بود و برای همه در دسترس... قهرمان ما یک انسان معمولی مثل خود ما بود. چه وقتی ناجی یک شهر فقیر و عصبان‌زده در قلب مافیای جنوب ایتالیا شد و چه زمانی که یکتته



افشین حامدانی روزنامه‌نگار

کسی نمی‌توانست او را ۴ جام جهانی بازی کرده است، قهرمان جام جهانی شده، نایب قهرمان جام جهانی شده، ۲ بار در ایتالیا قهرمان شده، قهرمان جام یوفا شده و ... وقتی نوبت به او می‌رسد، این اعداد حقیر به نظر می‌رسد، او فرای ریاضیات ایستاده است، او را نمی‌توان با معیارهای اندازه‌گیری نرمال محدود کرد، او دیگو مارادونا است، مردی که اسیر کمیت نمی‌شود، او عین «کیفیت» است. رکورد زدن‌ها برای زمینی‌هاست او بسیار وقت است که در دنیا‌ی «اساطیر» خانه کرده و اساطیر را چه به شماره کردن‌های کوچک، اگر اسطوره را در شکل کلاسیکش در نظر بگیریم، قهرمان اساطیری هیچ کدام خوب مطلق نبودند، همه اشتباهات بزرگ داشتند چه فرق می‌کند، نویسنده قصه حماسی قهرمانان اسطوره‌ای هومر باشد یا فردوسی، همیشه اشتباه بوده و دادان تاوان آن اشتباه، اشتباه می‌تواند شکستن مجسمه‌ای توسط اولیس باشد یا کشتن فرزند توسط رستم. این قهرمانان اسطوره‌ای همه نقطه ضعفی هم دارند گاهی در پایین ترین جای بدن مثل پاشنه آشیل یا در



رسول بهروش روزنامه نگار

فوتبال دنیا بود؟ سؤال مناقشه‌برانگیزی است و در فضای احساسی فعلی شاید خیلی‌ها به آن جواب مثبت بدهند. مهم نیست که این عنوان به ال دیگو تعلق می‌گیرد یا نه. مهم این است که او «حافظ» فوتبال بود؛ سراینده ناب‌ترین غزل‌ها در مستطیل سبز و به تعبیری دیگری نگهبان جایگاه

نمی‌شود عاشق دیگو مارادونا نبود. رقصنده با توپ، جادوگر همه اعصار با آن اعتماد به نفس لعلتی‌اش؛ حتی دشمنانش هم با چشم‌هایی گرسنه او را تعقیب می‌کردند و می‌ستودند. آیا مارادونا بهترین بازیکن تاریخ فوتبال دنیا بود؟ سؤال مناقشه‌برانگیزی است و در فضای احساسی فعلی شاید خیلی‌ها به آن جواب مثبت بدهند. مهم نیست که این عنوان به ال دیگو تعلق می‌گیرد یا نه. مهم این است که او «حافظ» فوتبال بود؛ سراینده ناب‌ترین غزل‌ها در مستطیل سبز و به تعبیری دیگری نگهبان جایگاه

تاریخی فوتبال. چندین نسل با دیدن درپیل‌های او عاشق فوتبال شدند. میراث مارادونا برای فوتبال، جاودانگی بی‌کران بود، عشقی در مقیاس ابدیت که تاریخ نتواند نگیرد. همه اینها قبول، اما راستش به نظرم تاریخ مرگ مارادونا جعلی است. آقای شماره ۲۰ در سال «۲۰۲۰» نمرد. او زمانی مرد که خودش با دست خودش هیمنه و شکوه مارادونایی‌اش را تاراج کرد و جلال و جبروت آن شماره ۱۰ فراموش‌شدنی را به حراج گذاشت. دیگو زمانی مرد که با به عرصه مربیگری گذاشت. به خاطر گل ثانیه آخری مارتین پارلمو مقابل پرو، انطور ذلیلانه در چاله پر از آب شیرجه رفت و مضحکه دنیا شد. مارادونا وقتی مرد که به

ادعای خودش ارنج آرژانتین در جام جهانی ۲۰۱۰ را در «خواب» پیدا کرد و نتیجه این خواب آشفته، شکست تحقیرآمیز چهار بر صفر برابر آلمان بود. مارادونا وقتی مرد که در یک بازی سطح پایین از جام حذفی مزخرف امارات، بعد از گل دقیقه پایانی محمدرضا خلعتبری ۵۰ متر دنبال بازیکن متوسط ایرانی دودیت تا او را غرق در ماج و بوسه کند. مارادونا وقتی تمام شد که در لیگ دوی امارات او را روی نیمکت‌النجیره نشانددن و بعد از مدت کوتاهی به خاطر کسب نتایج ضعیف از آنجا هم بیرونش کردند. نه، این مارادونای ما نبود. همه اعتبار دست خدا، به این بود که در دسترس نباشد. دیالوگ جذابی